

بررسی رابطه بین سبک‌های یادگیری و خلاقیت با پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان (دختر و پسر)

آزاده افتخاری

کارشناس ارشد رشته ارتباط تصویری، دانشگاه الزهرا تهران

استاد دانشگاه و آموزگار مقطع ابتدایی

چکیده

این پژوهش باهدف تعیین رابطه بین سبک‌های یادگیری و خلاقیت با پیشرفت تحصیلی در مدارس متوسطه در سال تحصیلی ۸۹-۸۸ انجام گرفت. نمونه آماری این پژوهش شامل ۴۰۰ نفر دانش‌آموز (۲۲۹ نفر پسر و ۱۷۱ نفر دختر) بود که به شیوه نمونه‌گیری طبقه‌ای-نسبتی بر مبنای جامعه آماری وبا استفاده از فرمول کوکران محاسبه شد. به منظور تعیین سبک‌های یادگیری آزمودنی‌ها از آزمون کلب، برای سنجش خلاقیت از پرسشنامه تورنس و برای پیشرفت تحصیلی از معدل استفاده شد. نتایج پژوهش نشان داد که:

- بین سبک‌های یادگیری و پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان پسر رابطه وجود دارد.
 - بین سبک‌های یادگیری و پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان دختر رابطه وجود دارد.
 - بین خلاقیت و پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان پسر رابطه وجود ندارد.
 - بین خلاقیت و پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان دختر رابطه وجود ندارد.
 - بین سبک‌های یادگیری با توجه به جنسیت دانش‌آموزان تفاوت معنی‌داری وجود دارد.
 - بین خلاقیت با توجه به جنسیت دانش‌آموزان تفاوت معنی‌داری وجود دارد.
 - بین پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان دختر و پسر تفاوت معنی‌داری وجود ندارد.
- در مورد مؤلفه‌های سبک یادگیری و خلاقیت برای پیش‌بینی پیشرفت تحصیلی مشخص شد که سه مؤلفه مفهوم‌سازی انتزاعی، مشاهده تأملی و بسط با پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان رابطه دارد

واژگان کلیدی: سبک‌های یادگیری، خلاقیت، پیشرفت تحصیلی و مدارس متوسطه

مقدمه

یکی از واقعیت‌های مهم هستی وجود تنوع در میان پدیده‌های عالم است. نه تنها گونه‌های مختلف جانداران و گیاهان باهم فرق دارند، بلکه اعضای هرگونه با یکدیگر متفاوتند. انسان‌ها نیز مشمول همین قاعده‌اند. طبیعت آدمی چنان سرشته است که او خواهان رشد، آزادی، استقلال، دانایی و توانایی و رفاه است. این خصلت طبیعی و خدادادی را با مطالعه زندگی و تاریخ تحول آدمی بسادگی می‌توان دریافت.

علم روانشناسی شاخه‌های تخصصی فراوانی دارد که یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین آنها یادگیری است. یادگیری یکی از محدود زمینه‌های روانشناسی است که اندک زمانی پس از استقلال یافتن روانشناسی به عنوان یک نظام علمی پای گرفت و تاکنون درگسترش دانش روانشناسی نقش بزرگی ایفا کرده است. یادگیری نه تنها به عنوان یک زمینه علمی که به خودی خود حائز اهمیت است و مورد توجه صاحب نظران قرار دارد، بلکه همه نظریه پردازان و پژوهشگران روانشناسی، به طورمستقیم و غیرمستقیم؛ یادگیری را از موضوع‌های مهم به حساب آورده و درباره آن به پژوهش پرداخته‌اند. از آنجا که روانشناسی امروزه به عنوان یک علم رفتاری تبدیل شده است و این علم به یک موضوع مشاهده‌پذیر و اندازه‌پذیر نیازمند است، آن موضوع در علم روانشناسی رفتار است. بنابراین، هر آنچه را که در روانشناسی مطالعه می‌کنیم باید از طریق رفتار قابل ارائه باشد، غالب نظریه‌های یادگیری بر این نکته توافق دارند که فرایند یادگیری را نمی‌توان به طور مستقیم مطالعه کرد، بلکه ماهیت یادگیری را تنها از تغییرات رفتاری می‌توان استنباط کرد. بی. اف. اسکینر تنها نظریه‌پرداز جدا از این قاعده است. برای اسکینر تغییرات رفتاری یادگیری هستند و نیاز به استنباط هیچ فرایند دیگری نیست. نظریه پردازان دیگر می‌گویند که تغییرات رفتاری از یادگیری ناشی می‌شود بنابراین، بجز اسکینر، اکثر نظریه‌پردازان یادگیری، فرایند یادگیری را واسطه رفتار می‌دانند. برای آنان، یادگیری چیزی است که در نتیجه تجارب معین صورت می‌پذیرد و